



































































در نتیجه برای فلوطین، هدف فلسفه، شناسایی جهت عروج و ماندن در تعالی است. شناسایی پیمودن راه جهت زندگانی شایسته و در خور انسانی، نیست. این چنین است که آمیزش فلسفه و عرفان را نزد فلوطین می‌یابیم. رویکرد عرفانی فلوطین به فلسفه، باعث گردیده تا جنبه‌های عرفانی اندیشه‌ی او بر اندیشه‌ی عارفان مشرق زمین بیش از جنبه‌ی فلسفی اندیشه‌اش منشأ اثر گردد.

در اندیشه‌ی فلوطین همان گونه که عالم بالضروره از منشأ فیض صادر می‌شود، باشندگانی که عنصر عقلانی در آن‌ها وجود دارد نیز، بالضروره به دلیل وجود عنصر روحانی، به سوی عالم بالا نظر دارند و بازی این جهانی یکی از بازی‌های روح است. در این نحوه از تفکر هیچ گونه شور و شوق عارفانه دیده نمی‌شود و روح آدمی بدون شور عاشقانه و ذوقی، ناگزیر است به اصل خویش بازگردد. فلوطین معتقد است ما در جهان راهی جز راه عروج روان شناسنده نداریم فلسفه‌ی ماوراء طبیعی فلوطین در آن واحد هم شناسایی مبتنی بر اندیشیدن است و هم عروج روان.

با وجود عناصر عرفانی در اندیشه‌ی فلسفی فلوطین، عنصر "ارتباط" میان منشأ هستی و آدمیان نادیده انگاشته شده است. خدای فلوطین، به نظر می‌رسد بیشتر خدایی فلسفی باشد تا خدایی که در اندیشه‌ی عارفان شرقی به چشم می‌خورد. خدای فلسفی، خدای قدسی نیست، هر قدر نیز متعالی. اندیشه‌ی فلسفی فلوطین هر اندازه واجد عناصر عرفانی باشد، نمی‌تواند مفهوم "ارتباط" را حفظ نماید. به‌کارگیری مفهوم "برتر از هستی" و نیز پیراستن احد از هر گونه ویژگی‌های انسانی همانند، اندیشه، عشق، آگاهی، عنایت و بخشش او را به مفهومی ناشناس، بیگانه و بی‌نهایت دور بدل می‌سازد که تنها باید با او یگانه شد و در آن ماند. در این نوع نگرش و رویکرد، تعالی و فاصله آن چنان آشکار است که حتی مفهوم "عشق" را که در ارتباطی دو سویه و در تعامل با یکدیگر شکل می‌گیرد نیز به چالش می‌کشد. احد سرد و خاموش فلوطین که خارج از هستی و حتی فاقد خود آگاهی است، انسان را از ارتباط معنوی و عشق تهی می‌کند.









